

به سازمان ملی - دموکراتیک آوارگان افغانی

رفقا و دوستان؛

متمنی ام که در پیشبرد کافه امور مبارزاتی پیروزی نصیب تان باشد! بدینوسیله از ارسال جریده شماره هجدهم "خپلواکی" و مجله شماره پنجم "پژوهش" اظهار امتنان نموده و با اغتنام فرصت، می خواهم پیرامون پاره ای از نکات آن، در اینجا باب صحبت را با شما بگشایم. نامه حاضر قبل از همه، انعکاس منطقی و بلاواسطه آن پیام گویایی است که در متن خود، نیاز واقعی مردم و جامعه ما را در موقعیت کنونی، به زبان "خپلواکی" بیان میدارد. موضعگیری صریح "خپلواکی" بویژه در همین شماره، اگر از یک جهت نمایانگر درک درست از ضرورت های فوری جامعه و تجلی نبض پر تپش جنبش است، که بتأسی از آن مسیر حرکتی در راستای هدف غایی، در یک کلام آزادی وطن و هموطن رده یابی میشود؛ از سوی دیگر برهانی است آشکار بر اینکه سازمان آوارگان، به اعتقاد من امروزه در سطح آلمان یگانه سازمان سیاسی ایست که کماکان از موضع ملی - دموکراتیک نمایندگی و بدان وفادار مانده است. تشخیص این واقعیت به ذات خود مایه دلگرمی تمام عناصر ملی، دموکرات و انقلابی این ساحت میباشد، که سازمان آوارگان به عنوان یک گردان با سابقه، متشکل و آزموده، به نوبه خود میتواند از خواست، اراده و اهداف انقلابی آنها و مجموعه افغانهای میهن پرست در این دیار که همان خواست و منافع مردم زحمتکش کشور است، نمایندگی نموده و جلودار شایسته راه آزادی و دموکراسی گردد، که لازمه آن البته کماکان تمسک به اصول و موازین سیاست انقلابی میباشد.

دوستان گرامی؛

بگذارید در اینجا بی پرده سخن گفته و بطور مشخص بر این نکته تأکید شود که قاطعیت موضع و جدیت پیام نوید بخش "خپلواکی" را، نه در کم کاری، بی رمقی و برخورد پسیف به مسایل که متأسفانه بدور از استثنا، گریبان همه در آن گیر کرده است، بلکه در کار عملی مبتکر و خلاق مبتنی بر پاسخ صریح به نیازمندی های فوری و تاریخی جامعه، به آزمون بگیریم، که تحقق آن در عمل فقط بر بستر یک مبارزه فعال، هدفمند و پیگیر میسر میباشد و بس؛ و این باری است سنگین، که هر فرد و نیروی واقعا ملی، دموکرات و انقلابی متعهد به منافع میهن و خلق زحمتکش کشور، بقدر توان در حمل آن موظف میباشد. هر نوع تعلل و کوتاهی در این خصوص، در حکم نظاره گری توطئه ها، جنایات و خیانت های نیرو های ضد انقلابی و خائن به منافع وطن و مردم زحمتکش ما بوده و بنابراین در خور نفرین تاریخ است.

اینک لازم میدانم مروری هرچند بسیار عابر و گذرا بر "خپلواکی" نموده و طی آن - از نظر من - بر مهمترین مطلب این شماره، یعنی بر تکمله پلتفرم آوارگان توسط کنگره فوق العاده کمی مکث نمایم، باشد که یک چنین نگرشی، به قطع نظر از صحت و سقم خود، قبل از همه

محمل حقیقی درک و باور من از پیام "خپلواکی" گردیده، و "خپلواکی" هم بدینسان طنین هرچند ناپخته اش را بفوریت در عینیت مادی آزمایش کند. مگر نه اینست که از یک جرقه، حریق بر میخیزد؟

باری، مطالب مندرجه "خپلواکی"، از نظر معلوماتی و مواضع اصولی برای من جالب بود. ولی افسوس که زبان شیوای آن به تناسب گذشته، اکنون لکننت پیدا کرده است و این نقیصه، بیشتر در شکل کم توجهی به مسئله انشائی در لابلای صفحات "خپلواکی"، به عینه خودنمایی میکند، طوریکه در بسا موارد حتی نمودی از افاده عکسی را بدست میدهد؛ یا اینکه خواننده کم حوصله و بی احتیاطی مثل من در فهم مطلب اصلی به مشکل مواجه میگردد. مگر در اینجا از نشانی و شمارش همچو مواردی، بدلیل اینکه موضوع مورد نظر این نامه نمی باشد، آگاهانه خودداری می نمایم.

اما در رابطه با مصوبه تکمیلی پلتفرم:

کنگره فوق العاده آوارگان، پلتفرم آن سازمان را به مقتضای شرایط و تحولات جدیدی در عرصه ملی و بین المللی، با اضافه شرحی در "خپلواکی" گویا تکمیل نموده است، بدون آنکه توضیح نماید، کجای پلتفرم، چرا و چگونه تکمیل گردیده است؟!

ناگفته پیداست که یک چنین شیوه ای به ذات خود قابل انتقاد میباشد. ولی از آنجاییکه طرح مسئله، یعنی تکمیل پلتفرم یک سازمان ملی - دموکراتیک، یک مطلب در خور اهمیت خاص است، بنابراین ایجاب می نمود تا در اینجا موضوع را البته با چشمداشت همان شرایط و تحولات، بر محور این سوال که آیا واقعا در اوضاع کنونی، طرح همچو مسئله ای بجاست یا خیر، به اختصار به بحث گرفت که لازمه آن در قدم نخست، اشاره کوتاهی به واقعیت پلتفرم یک سازمان ملی - دموکراتیک میباشد:

چنانچه میدانیم، پلتفرم، مانیفست، منشور یا مرامنامه یک سازمان سیاسی بطور عام، عبارت از بیان فشرده دیدگاه ها، مواضع و اهداف اساسی آن در یک مقطع مشخص زمانی میباشد که در پرتو آن، مسیر حرکت عملی سازمان معین میگردد.

انطباق عملی این مفهوم در رابطه با یک سازمان مبارز ملی - دموکراتیک کشور، در ضرورت تلاش و پاسخگویی به آن خواست ها و نیاز های اساسی ای متبلور میگردد که بذات خود، از درک و شناخت عینی از مرحله مشخص انقلاب با خصلت دموکراتیک ملی آن مایه گرفته است. چگونگی دسترسی به آن اهداف و خواسته های اساسی از قبیل آزادی واقعی ملی، دموکراسی مردمی و عادلانه ساختن حیات اجتماعی هم، مسأله ایست مربوط به استراتژی انقلاب که بر محور مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی تا ختم همان مرحله مشخص تاریخی، بدون تغییر ادامه مییابد. حال به آن شرایط و تحولات جدید نگاهی افکنده تا در روشنایی آن، ضرورت و چگونگی تکمیل پلتفرم ارزیابی شود.

از نظر من همه آن تحولات و دگرگونی‌هایی که "خپلواکی" بدون کاوش در مضمون، فهرست آن را ارائه می‌دهد، نمیتواند بیانگر کدام تغییر و دگرگونی کیفی در ماهیت عصر و بنابراین، در رابطه با کشور ما باشد.

مد و جزر کمی و فعل و انفعالات این دگرگونی‌ها با تمام وسعت و گستردگی خود، بطور عمده چیزی جز جابجایی در مواقع، تعبیر دیگری را افاده نمی‌نماید که چگونگی این جابجایی هم در عرصه بین‌المللی، قبل از همه در موقعیت تبعی امپریالیسم کنونی فدراسیون روسیه به عنوان میراث بر سلف خود سوسیال امپریالیسم شوروی متجلی میگردد. زمینه عینی این تبعیت چه، مضمون و تبارزات آن کدام است؟

این تبعیت چنانچه میدانیم اساساً بر زمینه فروپاشی و گسست زنجیره‌های نظام امپراتوری شوروی عملی میگردد. تجزیه امپراتوری در محدوده داخلی به کشور‌های متعدد بظاهر مستقل، انحلال بلوک وارسا، بحران فراگیر اقتصادی با تبارزات سیاسی اجتماعی و حتی گرایش بالقوه گریز از مرکز در چهارچوب خود فدراسیون، عملاً موجب میگردد که امپریالیسم روسیه به عنوان میراث خوار شوروی سابق، در هیرارشی سیستم جهانی امپریالیسم، فقط موقعیت تبعی داشته باشد. فعل و انفعالات آن دیگر نه متکی بر مکانیسم‌ها و دینامیک خاص درونی بمثابه یک ابر قدرت، بلکه منحصر در ارتباط و وابستگی مستقیم با مجموعه سیستم بعمل می‌آید. در حالیکه امپریالیسم اضلاع متحده برعکس، بر زمینه افول ابر قدرت رقیب، موقعیت برتری را و آنهم بمثابه یگانه ابر قدرت، در رأس این هیرارشی احراز مینماید.

اما این دگرگونی‌ها در کل سیستم و آنهم در ارتباط با ملل ستمدیده، بطور کلی در فروکش نسبی و موقتی حدت تضاد‌های درونی سیستم جهانی امپریالیسم متباز میگردد. اینجاست که جای آن همه هیاهوی و رقابت‌های مهلک و افسار گسیخته گذشته را، گرایش‌های آشتی جویانه و بظاهر هماهنگ پر مینماید که از خلال دیدار‌های پر دغدغه سردمداران رسوا این اردوگاه با شور و ولوله مطبوعات بورژوازی انعکاس می‌یابند. امضای قرار داد‌های اقتصادی، تکنیکی، تلاش برای "محدود ساختن" مسابقات تسلیحاتی، ایجاد جوی از تفاهم و همکاری‌های سیاسی، نظامی ... همه و همه به قول نمایندگان امپریالیست‌ها، نمایانگر به سر رسیدن "جنگ سرد" و سرآغاز دوره به اصطلاح دیگری از وفاق می‌باشد. مضمون عینی همین دوره وفاق است، که از نظر من می‌باید اساس درک ما از دگرگونی‌ها و رخداد‌های بین‌المللی در رابطه با ملل تحت ستم گردد، که مشخصه آشکار خود را در یک کلام در وجود نظام به اصطلاح نوین جهانی (!) به نمایش میگذارد که بطور عمده بر پایه شاخص برجسته عصر دایر بر ناهمگونی و تضاد آشتی ناپذیر سیستم امپریالیسم جهانی با خواست، اراده و سرنوشت ملل ستمدیده و دربند گیتی بنا مییابد. تجسم گویای این واقعیت عینی در اطراف و اکناف جهان، همانا سرکوبی جنبش‌ها و حرکت‌های آزادی خواهانه مردم و جلوگیری از رشد و اعتلای انقلابی آن می‌باشد، که چه در شکل استعمار کهن و چه به شیوه نواستعماری، بیشتر در زیر چتر پوششی و ریاکارانه سازمان بدنام به اصطلاح ملل متحد، انجام مییابد.

چنانچه می بینیم، همه این تحولات، از نظر مضمون، چیز جدیدی نمی باشند که خارج از حیطه تئوری و عمل یک سازمان انقلابی ملی - دموکراتیک باشد. بنابراین برنامه یک چنین سازمانی با همان محتوی ضد امپریالیستی خود، بطور یقین پاسخگوی همه این تحولات میباشد.

اما بازتاب این شرایط و تحولات جدید در واقعیت عینی افغانستان چگونه میباشد؟ البته از نظر اصولی، طرح این سوال به شکل موجود خود، ناقص و عاری از دقت است، زیرا بررسی شرایط و دگرگونی های جدید در عرصه بین المللی، که من آنرا منحصر بر محور فروپاشی نظام امپراتوری شوروی مورد مذاقه قرار داده ام، در کنه خود مسئله افغانستان را نه فقط منحیث نتیجه، بلکه به عنوان عامل موثر بر این حالت هم باید مدنظر داشته باشد، که در غیر آن آشکارا بر دیالکتیک این تحولات یک قلم خط بطلان کشیده ایم. ولی منظور من در اینجا، اساسا تشخیص تحول است نه مکانیسم آن که از نظر زمانی هم، مرحله بعد از فروپاشی سیستم امپریالیسم شوروی و دولت مزدور آن در افغانستان را مدنظر دارد. از اینجاست که سوال بالا از نظر متدولوژی، میبایست در همان هیئت ناقص خود مطرح می شد. حال هرگاه به عمق پدیده از موضع یک ملی - دموکرات انقلابی درنگ شود، حاصل این نگرش عبارت از شناسایی تحول در شکل خواهد بود و نه در مضمون؛ و این خود مصداق عینی همان "جابجایی" در مواقع است که آنرا در مقیاس جهانی در چهارچوب نظام امپریالیسم جهانی ملاحظه نمودیم.

این جابجایی در شرایط افغانستان، بطور کلی در جایگزینی امپریالیسم جهانی به عوض سوسیال امپریالیسم شوروی و در سقوط دولت دست نشانده پرچم و خلق و پیدایش دولت جمهوری اسلامی خود نمایی میکند، که این مسئله هم ربنایی بوده و یک تحول کیفی را افاده نمیکند. چه این تحول فقط در محدوده روابط همان نیروهای وابسته سیاسی اجتماعی خلاصه میگردد، که از نظر یک نیروی ملی - دموکرات انقلابی، به عنوان دشمنان عمده مردم، کماکان آماج مرحله کنونی انقلاب میباشند. شرایط جدید، هرچند بظاهر معادله قدرت را به نفع گرایش اسلام خواهی مزدوران غرب و ارتجاع منطقه با تبارزات یا جلوه های اخوانیت، وهابیت، شیعه گرایی و ملیت گرایی کذایی ... تغییر داده است، ولی این اوضاع، فعل و انفعالات مزدوران روس را - بالقوه و بالفعل - همچنان در خود حمل میکند که از نظر عینی، همه این نیرو های وابسته و ضد انقلابی، در یک جهت علیه منافع مردم صف آرایی دارند. خصلت طبقاتی این نیرو های ضد انقلابی بر پایه همان مناسبات مادی نیمه فئودالی، نیمه مستعمره و استعماری، ماهیت غلیظ وابستگی، تکیه گاه امپریالیستی همه و همه با وصف تناقضات آشکار و پنهان خود، متکفل صف آرایی های مشترک آنها در این مرحله، در تخاصم خونین با منافع مردم کشور است، که این روند با همه نوسانات، در فرآیند خود ناگزیر بطور سیستماتیک در مرزهای مشترک و فراگیر تشکیلاتی برجسته تر در هیئت دولت "با قاعده وسیع" خود را نمایان خواهد ساخت، چه بر پایه انتخابات به اصطلاح آزاد و چه از طریق "سازمان ملل"؛ مگر

اینکه اوضاع عام بین المللی و شرایط خاص منطقه به سمت تجزیه و انحلال کشور پیش رود، و این امریست که در موقعیت کنونی محتمل به نظر نمی رسد؛ هرچند که بطور غیر رسمی کشور عملاً تجزیه شده است. بنابراین روشن است که همه این شرایط و تحولات جدید چه در تئوری و چه در عمل، از چهارچوب یرنامه یک نیروی ملی - دموکراتیک خارج نمی باشد که اینک ضرورت تکمیل آنرا افاده نماید. ولی باید پرسید که درک و استنباط ما از این تکمیل، چه خواهد بود؟

در پاسخ به این سوال باید گفت که اصولاً تکمیل پلتفورم قبل از همه، می باید سنتز مبارزه ای باشد که در کیفیت نوینی تبلور یافته است. این کیفیت نوین هم، با نفی دیدگاه های گذشته - کلی یا جزئی - باید تحقق یابد که اساساً خود را بر زمینه تحولات جدید، از خلال شناخت ماهیت، نشان دادن علل و انگیزه ها و جهتی را که این تحولات بدان گرایش دارند، تحمیل می نماید. مگر مروری مختصر و گذرا بر این شرایط جدید در دو سطح ملی و بین المللی، نشان میدهد که واقعیت های کنونی از نگاه ماهیت چیزی نیستند، که انعکاس خود را به مفهوم تغییر و تکمیل، حتماً در پلتفرم یک نیروی انقلابی، یعنی در استراتژی آن بجا گذارند. در غیر آن "خپلواکی" موظف می بود که با نقدی علمی، نه تنها تصویر عینی و دقیق آنرا در پلتفرم آوارگان ارائه میداشت، که ضرورت عملی آنرا نیز در بستر یک مبارزه ایدئولوژیک سیاسی در کلیت جنبش انقلابی به بحث میگرفت؛ در حالیکه می بینیم، "خپلواکی" هم اصلاً به یک چنین عملی مبادرت نورزیده، و برعکس، حق بجانب از همه نیروهای انقلابی و ملی - دموکراتیک می طلبد تا با پیشبرد سیاست های انقلابی خویش، در قبال اوضاع جاری قاطعانه به مبارزه برخیزند.

واقعیت اینست که طرح "خپلواکی" برای تکمیل پلتفورم، هم بیمورد است و هم مکانیکی. بیمورد بدین لحاظ که تحولات کنونی از نظر محتوی، چیزی نیست که صف آرایی نیروهای گوناگون بر محور مرحله انقلاب را برهم زده باشد، به نحوی که دیگر یک نیروی ملی - دموکراتیک را موظف سازد تا جهت رویا رویی با انکشافات تازه، استراتژی مناسب خود را اتخاذ نماید، یعنی پلتفرم خود را تغییر داده یا تکمیل نماید. یک چنین چیزی اصلاً وجود نداشته و "خپلواکی" هم آنرا مطرح نکرده است. از همین خاطر است که به موضع ملی - دموکراتیک خود وفادار مانده است. مگر آنچه که طرح آن در برهه کنونی جدا ضروری می نماید، همانا سیاست ها یا تاکتیک های جدید مبارزاتی و از آنجمله مسئله شعار هاست که می باید متناسب با شرایط و اوضاع جاری ارائه گردند، که این امر هم با تکمیل پلتفورم کاری ندارد. اما مکانیکی بودن طرح و برخورد "خپلواکی" در آنست که "خپلواکی" هم از تحولات و هم از تکمیل پلتفورم، آشکارا مفهوم یک افزایش کمی را بدست میدهد، و این افزایش چنانچه ملاحظه میگردد، با شمارش تغییرات حادث در جهان و پیوند آن بر دنباله پلتفرم سابق، در عمل تحقق یافته است، بدون آنکه در عمق این انکشافات، مضمون و علل آشکار و نهانی آن کاوش شود!

دوستان گرامی؛

"مصوبه" شما چنانچه متذکر گردیدم، نه ضرورت تکمیل پلتفورم را توضیح میکند، و نه هم نشانه هایی از این تکمیل را بدست میدهد. اینجاست که سطور کنونی خواسته است تا دقیقا بر همین نکته انگشت گذارده و هدفی بیش از این ندارد. به محض توافق با این برداشت، هدف این یادداشت هم برآورده میگردد، در غیر آن هر طوریکه لازم بینند، صحت مصوبه خویش و سقم این برداشت را استدلال خواهند کرد. اما یک نکته را نباید ناگفته گذاشت یعنی:

چند و چون تلقیات این نامه هرچه باشد، نیت صادق و صراحت لهجه آن ضامن دوری از هر ناخشنودی است. چنین است که هم‌رزمی انقلابی در پناه نقدی سالم و صمیمانه، هم‌اره به قلمرو خلاقیت ره گشوده و بر بنیانی محکم و پایدار تمکین میکند. امیدوارم که در آتیه سلسله همچو نامه هایی با پیگیری ادامه یابد.

با عرض ارادت

ا. انیس

مونس‌تر، 8 مارچ